



An Evaluation of John Hick's View about the Reasons for the Emergence of Different Conceptions about God

Muhammad Reza Bayat*

Zeinab Amiri**

Received: 12/01/2017

Accepted: 27/06/2017

Abstract

John Hick, a contemporary philosopher of analytical philosophy of religion, discusses about the reasons for the existence of different conceptions of God and impossibility of accessing the concept of God, which is reviewed in the present paper. First, the paper mentions the differentiation between the concept of God and conception of God, and basic features of different conceptions of God, based on Hick's principles, i.e. differentiation between Kant's noumen and phenumen, New Wittgenstein's "seeing as", and ineffability of God. Then it proves that Kant's differentiation can only help us to justify the differentiation between the concept of God and conception of God, not to defend accessibility of the concept of God, because there is no way to grasp the noumen of God, according to such differentiation. Furthermore, there is no pure experience to help us to talk about the concept of God; rather, we always have some conceptions of God, based on New Wittgenstein's view. God's ineffability also multiplies the problem of our experience of Him and causes different conceptions of God. Finally, the paper refers to the results of Hick's view such as his success in differentiating between the concept of God and conception of God, justifying the existence of different conceptions of God, opening a way to criticize and study Christian teachings, defending religious plurality, and his approximation to the panentheistic conception of God.

Keywords:

Key words: John Hick, the concept of God, the conception of God, theism, pantheism, panentheism.

* Corresponding author, assistant professor of philosophy of religion, University of Tehran, (Corresponding Author) | mz.bayat@ut.ac.ir

** PhD student of philosophy of religion, University of Tehran | zainabamiri9@gmail.com



ارزیابی دیدگاه جان هیک درباره دلایل پیدایی تصورات مختلف از خداوند

محمد رضایات*

زینب امیری**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۳ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۰۶

چکیده

این مقاله به بررسی دیدگاه جان هیک - فیلسوف دین تحلیلی معاصر - درباره دلایل وجود تصورات مختلف از خداوند و عدم امکان دست‌یابی به مفهوم خداوند می‌پردازد. ابتدا ضمن اشاره به تفکیک مفهوم و تصور خداوند و ویژگی‌های اساسی تصورات گوناگون از خداوند - با تکیه بر مبانی او یعنی تفکیک نومن از فنومن کانت، «دیدن به عنوان» ویتگنشتاین متأخر و وصف ناپذیری خداوند - نشان خواهیم داد که با تفکیک کانت تنها می‌توان تفکیک مفهوم خداوند از تصور او را توجیه کرد و نمی‌توان از دست‌یابی به مفهوم خداوند دفاع کرد؛ زیرا طبق آن، راهی به نومن خداوند نیست. با تکیه بر دیدگاه ویتگنشتاین متأخر نیز هیچ تجربه ناب و خالصی نیست که بتوان از مفهوم خداوند سخن گفت، بلکه همواره تصوراتی از او داریم. وصف ناپذیری خداوند نیز مشکل تجربه ما را از او دوجندان کرده و باعث تصورات گوناگون از خداوند می‌شود. در پایان نیز به نتایج دیدگاه او مانند توفیق او در تفکیک مفهوم و تصور خداوند و توجیه وجود تصورات مختلف از خداوند، گشودن راه نقد و بررسی آموزه‌های مسیحی، دفاع از کثرت‌گرایی دینی و نزدیک شدن او به تصور پنین تئستی از خداوند اشاره خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها

جان هیک، مفهوم خداوند، تصور از خداوند، تئیسیم، پنین تئیسیم، پنین تئیسیم.

* استادیار فلسفه دین دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) | mz.bayat@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه تهران | zainabamiri9@gmail.com

مقدمه

طبق یک تفکیک معرفت‌شناختی میان «مفهوم» (concept) یک چیز و «تصور یا برداشت» (conception) از آن چیز می‌توان و باید تفکیک کرد. مفهوم یک چیز، توصیف مطابق با واقع از آن چیز است، اما «تصور یا برداشت» از آن چیز، فهم‌های ما از آن چیز است که با توجه به زمینه یا موقعیت‌های متفاوت ما نسبت بدان پدید می‌آید و لزوماً با مفهوم آن چیز یکی نیست. برای مثال، مفهوم «طلا» یعنی طلا آن چنان که هست، ولی تصور از طلا یعنی «طلا» آن گونه که مطابق با اطلاعات ما درباره طلا است که با مفهوم طلا تفاوت دارد و لزوماً یکی نیست (Herrmann, 2008, p. 63-64). بنابر این تفکیک، مفهوم خداوند یعنی خداوند آن چنان که هست و تصور از خداوند یعنی خداوند آن گونه که ما او را در پرتو معلومات و پیش‌فرض‌های خود می‌شناسیم که می‌تواند منطبق با مفهوم خداوند هم نباشد.

متون مقدس ادیان، الهیدانان، فیلسوفان و عرفا کوشیده‌اند تا خداوند را به بشر بشناسانند، ولی نتوانسته‌اند تصور واحدی از خداوند ارائه دهند. از امام باقر(ع) نیز روایت شده است که فرمود:

كَلَّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَزْدُودٌ إِلَيْكُمْ؛ هر آن چه که با دقیق‌ترین معانی روشن می‌سازید تا خداوند را بشناسید، زاده و مخلوق اذهان شماست... (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۶۹، ص ۲۹۲).

شاید بتوان گفت روایاتی مانند این روایت ناظر به این است که ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم به مفهوم خداوند یا همان معرفت او دست پیدا کنیم و روایاتی که مشوق ما به شناخت خداوند است، ناظر به امکان دست‌یابی به شناخت خداوند در حد مقدور بشر است که همان تصورات ما از خداوند است. از این رو، لازمه این قبیل روایات، این نیست که دست از تلاش برای دست‌یابی به شناخت خداوند بکشیم، بلکه تنها بدان معناست که ما تنها می‌توانیم به تصویری از خداوند دست یابیم.

بنابر این، اگر این تفکیک را بپذیریم، پرسش اساسی این است که اولاً چرا ما نمی‌توانیم به مفهوم خداوند دست پیدا کنیم و تنها می‌توانیم به تصویری از او دست یابیم، ثانیاً بر فرض پذیرش این نکته، چرا تصور ما از خداوند گوناگون است و چگونه می‌توان تعدد تصورات از خداوند را توجیه کرد؟ نظریه‌های گوناگون الهیاتی، فلسفی، عرفانی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی در مقام پاسخ به این پرسش‌ها ارائه شده‌اند. البته، نظریه‌های الهیاتی، فلسفی و عرفانی درصدد بوده‌اند تا به هر دو پرسش

پاسخ گویند، ولی نظریه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی تنها در پی این بوده‌اند تا تنوع تصورات گوناگون از خداوند را تبیین کنند. در این مقاله خواهیم کوشید تا پاسخ‌های جان هیک فیلسوف تحلیلی دین معاصر در این باره را بررسی کنیم. اگرچه، در آثار فارسی به دیدگاه‌های جان هیک^۱ در زمینه کثرت‌گرایی دینی، مسئله شر، تحقیق‌پذیری گزاره‌های دینی نسبتاً پرداخته شده است، ولی درباره دیدگاه او در زمینه دلایل پیدایی تصورات گوناگون از خداوند پرداخته نشده است.

پیش از ورود به بحث، به تصورات اساسی‌ای که تاکنون از خداوند ارائه شده است، اشاره می‌کنیم. در میان این تصورات، سه تصور تئیستی، پن‌تئیستی و پن‌تئیستی از خداوند را می‌توان از زمره تصورات برجسته از خداوند شمرد. در تصور تئیستی از خداوند که بیشتر الاهیدانان ادیان ابراهیمی از آن دفاع می‌کنند، اولاً او متمایز و متعالی از عالم است، ثانیاً می‌توان به او اوصاف انسانی مانند علم، قدرت، خیرخواهی، سمیع و بصیر بودن نسبت داد (کاکایی، ۱۳۹۳، ص ۶۷)، اما در تصور پن‌تئیستی نه تنها خداوند متمایز از عالم نیست، بلکه تنها یک موجود (Being) هست که دیگر صور واقعیت ظهورات و نمودهای آن یا عین آن هستند (Owen, 1971, p. 65). به همین جهت هم، در این تصور نمی‌توان اوصاف انسانی به او نسبت داد و در نتیجه، اوصاف انسانی در متون مقدس را باید نوعی بیان مجازی دانست (کاکایی، ۱۳۹۳، ص ۵۹۰).

اسپینوزا که می‌توان او را برجسته‌ترین مدافع این تصور شمرد، معتقد بود که همه چیزهای جهان یکی بیش نیستند و آن یکی کل در کل است... آن که کل در کل است، خداست که ازلی و عظیم است و نه زاده شده و نه می‌میرد.^۲ در تصور پن‌تئیستی از خداوند - با تفکیک ساحات و مراتب وجودی وی - اعتقاد بر این است که ساحات ذات خداوند متمایز از عالم است و دیگر ساحات تجلیات او هستند که می‌توان بدان‌ها اوصاف انسانی هم نسبت داد. به بیان دیگر، در تصور پن‌تئیستی، خداوند در

۱. جان هیک، فیلسوف تحلیلی دین در ۱۹۲۲ میلادی در یورکشایر به دنیا آمد و در ۱۹۴۰ به کلیسای پروتستان در انگلیس پیوست. او در دانشگاه هال، حقوق خواند و پس از گذراندن مدتی از خدمت سربازی برای تحصیل فلسفه به دانشگاه ادینبورگ رفت و پس از آن از دانشگاه آکسفورد دکتری فلسفه گرفت. هیک سپس سه سال به عنوان کشیش خدمت کرد. در ۱۹۶۷ به استادی دانشگاه بیرمنگام انتخاب شد و در ۱۹۸۲ به مقام استادی تمام‌وقت در مدرسه کلارمونت منصوب شد و در سال ۱۹۵۳ با جوا هازل باورز ازدواج کرد. هیک در سال ۲۰۰۹ به عضویت جامعه دینی کوئیکرز در بریتانیا درآمد و در نهم فوریه ۲۰۱۲ درگذشت.

۲. برای مطالعه بیشتر، نک: استیس، ۱۳۷۵، ص ۲۱۴؛ اسپینوزا، ۱۳۷۶، ص ۲۸-۲۹ و ۴۰-۴۱.

جهان سریان دارد و عالم را دربردارد، بدون این که مانند تصور پن‌تیستی جهان بخشی از ذات او باشد (Owen, 1971, p. 74-75).

ابن عربی از عارفان مسلمان و مایستر اکهارت از عارفان مسیحی را می‌توان از مدافعان این تصور یاد کرد. ابن عربی و شارحان آثار او خداوند را دارای سه ساحات یا حضرات پنج‌گانه یا شش‌گانه تصور کرده و معتقدند که در یک‌سو، ساحت یا حضرت «غیب مطلق» قرار دارد که هیچ نوع تجلی یا ظهوری ندارد و جز به طریق سلیبی نمی‌توان از آن سخن گفت و در سوی دیگر، حضرت «شهادت مطلق» یا همان عالم حواس و مشاهده قرار دارد که ظهور و شهادت مطلق است و در بین دو ساحت، حضرت «غیب نسبی» قرار دارد که به سه حضرت واحدیت و الوهیت یا همان اسماء الهی، عقل و جبروت و مثال و ملکوت تقسیم می‌شود (جامی، ۱۳۷۰ ص ۴۶).

مایستر اکهارت نیز با تأکید بر ناشناخته بودن ذات خداوند، معتقد است که ذات او فوق وجود است و راهی به شناخت او نیست. به همین جهت، اکهارت بر این باور است که اسماء الهی سه دسته‌اند، برخی اسماء خاص هستند که چیزی را ایجاد نمی‌کنند، برخی دیگر از اسماء خداوند هستند که چیزهایی را در عالم ایجاد می‌کنند، ولی ناظر به مرتبه غیب‌اند و در نهایت؛ اسمائی‌اند که چیزهایی را در عالم ایجاد می‌کنند و ناظر به مرتبه شهادت هستند و ما تنها در پرتو این اسماء می‌توانیم خداوند را بشناسیم (کاکایی، ۱۳۹۳، ص ۵۵۰). بنابراین، در تصور پن‌تیستی، وجود خداوند شامل همه موجودات است و در همه جهان سریان دارد و هر جزئی از جهان در او حضور دارد، اما وجود او بیشتر از جهان است و جهان کاملاً او را در بر نمی‌گیرد.

مبانی جان هیک

جان هیک به گونه‌های مختلف در آثارش به تصورات گوناگون از خداوند اشاره کرده و کوشیده تا مبانی آن را روشن سازد. او افزون بر این که سر ویراستار کتاب اوثن با نام تصورات از الوهیت / خداوند بوده و درصدد توجیه وجود کثرت تصورات از خداوند برآمده است، در مقاله‌ای با عنوان «خدا کیست یا چیست؟»^۱ به تفصیل به این مطلب پرداخته است. به باور او، مسلمانان، یهودیان و

۱. اثر دیگری با همین عنوان «خدا کیست یا چیست؟» از هیک در سال ۲۰۰۸ منتشر شده است که عمدتاً مجموعه‌ای از مقالات پیشین و پاره‌ای مقالات جدید است. Hick, J. (2008). *Who or what is God*. London: University of Oxford.

مسیحیان به اوصاف خاصی از خداوند ایمان دارند و هنگامی که از آن‌ها پرسیده شود خدا کیست؟ در پاسخ می‌گویند: او موجودی نامتناهی است که جهان را آفریده، نیرویی فراگیر و دانشی بی‌پایان دارد و انسان‌های دین‌دار او را می‌پرستند و به درگاه او دعا می‌کنند و اگر بخواهد، به دعاهای ما پاسخ می‌دهد و ما را یاری می‌کند. با این اوصاف، خدا همچون ما یک شخص است و اوصاف انسان‌وار، ولی لایتناهی دارد و ما مخلوق او و محدود و وابسته به او هستیم (Hick, 2001, p. 1). اما با وجود باور به این اوصاف در خداوند، تصورات گوناگونی از او ارائه شده است که این اوصاف را در هر یک از این تصورات نقش، جایگاه و معنای خاصی پیدا می‌کنند. جان هیک با استفاده از تفکیک نومن و فنومن کانت و «دیدن به‌عنوان» ویتگنشتاین و وصف‌ناپذیری خداوند کوشیده است تا دلایل پیدایی تصورات مختلف از خداوند را تبیین کند که بدان‌ها می‌پردازیم.

تفکیک نومن از فنومن در کانت

کانت معتقد است که معرفت ما محدود به شرایطی است که تنها تحت آن شرایط می‌توان معرفت پیدا کرد. از این‌رو، ما اعیان را تا آنجا که مشروط به این شرایطاند و آنگونه که پدیدار می‌شوند نه آن‌گونه که فی‌نفسه هستند، می‌توانیم شهود کنیم (کانت، ۱۳۸۳، ص ۵۱-۱۵۰). از این‌رو، کانت معتقد است محیط پیرامون ما، به صورت ساده و مستقیم همان‌گونه که هست، در آگاهی ما انعکاس پیدا نمی‌کند؛ زیرا ذهن ما قالبها یا مقولاتی دارد که با آن‌ها با جهان مواجه می‌شود و در نتیجه، جهان را آن‌گونه که هست، نمی‌توان شناخت، بلکه جهان را آن‌گونه که بر ما پدیدار می‌گردد، می‌توان شناخت (Hick, 2004, p. 38).

هیک نیز با تکیه بر این دیدگاه کانت، بر این باور است که مؤمنان در تجربه‌های دینی خویش هیچ‌گاه با خداوند یا نومن او مواجه نمی‌شوند، بلکه همواره با پدیدارها یا تجلیاتی از خداوند مواجه می‌شوند. البته، او در مقاله وصف‌ناپذیری خویش با انتقاد از بزرگنمایی استفاده او از تمایز نومن از فنومن، تأکید می‌کند که نباید معرفت‌شناسی او را کاملاً کانتی دید؛ زیرا اگرچه او تفکیک نومن از فنومن کانت را پذیرفته است، ولی اولاً مانند کانت خدا را یک اصل موضوع نمی‌داند، بلکه واقعیتی می‌داند که به گونه‌های مختلف به تجربه مؤمنان در ادیان مختلف در می‌آید و تجلی پیدا

می‌کند، ثانیاً کانت مقولات فاهمه و حاسه و تجربه‌های پدیداری برآمده از آن‌ها را هم تغییرناپذیر می‌دانست، ولی هیک تجربه‌های پدیداری مؤمنان از خدا را متأثر از زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و تغییر‌پذیر می‌داند (Hick, 2004, p. 240-244).

۲. «دیدن به عنوان» ویتگنشتاین متأخر

جان هیک با استفاده از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر تحت عنوان «دیدن به عنوان» در کاوش‌های فلسفی (Wittgenstein, 1967, P. 193-197) معتقد است که می‌توانیم مفهوم «دیدن به عنوان» را به مفهوم گسترده‌تر، «تجربه به عنوان» توسعه دهیم؛ زیرا فهمیدن با «دیدن» رخ نمی‌دهد، بلکه در زندگی روزانه خویش از محیط اطرافمان به طور هم‌زمان از چندین عضو حسی غیر از بینایی استفاده می‌کنیم و به مدد آن‌ها محیط اطراف خویش را می‌فهمیم و در واقع، فهم در پرتو تجربه‌های ما رخ می‌دهد. از این رو، او پیشنهاد می‌کند که برای ارجاع به آگاهی چند بعدی خود نسبت به جهان پیرامون خویش از اصطلاح «(experiencing as)» استفاده کنیم (Ibid, 1994, p. 19).

او معتقد است بیشتر تجربه‌های انسانی نوعی تجربه به عنوان است، بدین معنا که ما با جهان به طور مطلق مواجه نمی‌شویم، بلکه با جهان به گونه‌ای خاص مواجه شده و تجربه می‌کنیم (Ibid, 1994, p. 20). او ابتدا با اشاره به تجربه‌های مشترک انسان‌های اولیه و معاصر از سنگ یا دندان درد، می‌گوید که جز چنین مواردی که تجربه‌های تمام انسان‌ها مشترک است و نمی‌توان آن‌ها را تجربه به عنوان دانست،^۱ در دیگر موارد، تجارب انسان‌ها در مواجهه با اشیاء و پدیده‌ها متفاوت است و هر کدام را، بسته به موقعیتی که در آن قرار گرفته‌اند، «به عنوان چیزی» تجربه می‌کنند. او سپس از این هم فراتر رفته، می‌گوید که تجربه ما در سطح فیزیکی باقی نمی‌ماند و لایه‌ها و معانی پیچیده‌تری مانند لایه اخلاقی، زیباشناختی و دینی نیز پیدا می‌کند. هیک با ارائه تصویر صحنه یک تصادف کوشیده است تا لایه‌ها یا معنای سه‌گانه یک تجربه را توضیح دهد. به باور او، اگر تنها به سرازیر شدن خون از مصدوم تصادف بنگریم، تجربه فیزیکی از حادثه داریم،

۱. البته، به این گفته هیک می‌توان انتقاد کرد که اولاً تجربه‌های انسان‌های اولیه و معاصر در مواردی مانند سنگ یا دندان درد هم یکسان نیست. ثانیاً مشترک بودن تجربه ایشان دلیلی بر این نیست که تجربه تحت عنوان نیست، بلکه صرفاً نشان می‌دهد که تجربه ایشان تحت عنوان واحدی است.

ولی اگر به فرد آسیب‌دیده به مثابه یک هم‌نوع بنگریم که نیاز به کمک دارد، به لایه دیگری از تجربه یعنی لایه اخلاقی تجربه دست یافته‌ایم و اگر به حادثه یا فرد آسیب‌دیده نگاهی دینی کنیم لایه دینی آن را تجربه کرده‌ایم (Ibid, 1994, p. 21-22).

به گمان هیک، تجربه‌های ما از جهان لایه لایه است و در نتیجه، به‌روشنی نمی‌توان تنها از مواجهه دینی با جهان سخن گفت، بلکه تجربه‌های ما از جهان مانند یک پازل تصویری است که می‌توان با آن مواجهه‌ای فیزیکی، اخلاقی یا دینی و در نتیجه، هم معنایی دینی و هم غیردینی از آن داشت. به همین جهت، عده‌ای عیسی ابن مریم را فردی معمولی و عده‌ای دیگر او را مسیح یا پیامبر می‌نگریستند یا تجربه می‌کردند. هیک معتقد است که همین لایه لایه بودن بر ابهام و پیچیدگی جهان افزوده و سبب شده است تا افراد مختلف یا یک شخص در موقعیت‌های مختلف امور و حوادث را با لایه‌های گوناگون تجربه کنند (Hick, 1994, p. 25). بنابراین، هیک با تفسیر «seeing-as» ویتگنشتاین به «experiencing-as» معتقد است که وضعیت جهان برای ما چندان روشن نیست تا بتوان تجربه واحدی از آن داشته باشیم و همین نکته، فهم ما از جهان را متنوع و متکثر ساخته است (Ibid., p. 26-27). در واقع، به باور هیک، ما با تجربه‌های خویش جهان را می‌شناسیم و طبق مبنای ویتگنشتاینی او، با تجربه‌های گوناگون با جهان مواجه می‌شویم که فهم‌های متفاوتی را هم در پی دارد.

وصف‌ناپذیری خداوند

از سوی دیگر، افزون بر پیچیدگی و لایه لایه بودن جهان، خداوند موجودی به کلی دیگر و وصف‌ناپذیر (Ineffability) است و در نتیجه، تجربه ما از او نیز از صعوبت بیشتری برخوردار است. جان هیک با اشاره به تأکید دیونوسیوس^۱ بر «وصف‌ناپذیری خداوند»، بر این باور است که تأکید دیونوسیوس تأثیر قابل توجهی بر ایجاد نوعی تصور از خداوند در مسیحیت داشته است. مایستر اکهارت - عارف مسیحی قرن سیزدهم میلادی - که به‌شدت متأثر از دیونوسیوس بود،

۱. دیونوسیوس ادیب و زبان‌شناس یونانی بود که در حدود ۱۶۶ ق.م زاده شد. او شرحی بر آثار هومر نوشت. دیونوسیوس به لقب مجعول مشهور است که به اطلاعات و مشهورات منتسب به وی تا قرن پانزدهم بر می‌گردد.

از «خدای ناشناخته و رای همه خدایان» دفاع می‌کرد و تیلیش از «خدای ورای خدای ادیان توحیدی» سخن می‌گفت (Hick, 2001, p. 3-5). هیک در مقاله «وصف ناپذیری خداوند» می‌گوید که لازمه وصف ناپذیری خداوند این است که او را با مفاهیم بشری نمی‌توان توصیف کرد و او فراتر از حوزه مفاهیم بشری است، اما به جای تعبیر «وصف ناپذیر» از تعبیر «فرا مقوله» (transcategorical) یا «فرا مفهومیت مطلق» استفاده کرده است؛ زیرا معتقد است این تعابیر فراتر بودن خداوند از حوزه مفاهیم بشری را به خوبی نشان می‌دهند. بنابراین، هیک با تکیه بر وصف ناپذیری یا فرامقوله بودن خداوند نتیجه می‌گیرد که ما نمی‌توانیم تجربه یکسانی از او داشته باشیم و تنها تجلیات پدیداری او را می‌توان تجربه کرد، تجربه‌هایی که کاملاً متفاوت خواهد بود، درست مانند نور خورشید که طیفی از رنگ‌های رنگین کمان را می‌سازد یا به قول مولانا چراغ‌ها متفاوت اما نور یکی است و ما تنها با چراغ‌ها سروکار داریم و آن‌ها را می‌شناسیم.^۱

نتایج دیدگاه هیک

۱. توجیه وجود تصورات مختلف از خداوند

هیک با تفکیک نومن و فنومن کانت، از تفکیک میان مفهوم خداوند و تصور از او دفاع می‌کند؛ زیرا طبق دیدگاه کانت، هیچ‌گاه نمی‌توان به نومن خداوند دست یافت و تنها می‌توان به فنومن یا به تعبیر عرفا «تجلیات» او دست یافت. البته، این تفکیک مستلزم انکار نومن خداوند نیست تا بتوان مانند برخی از نویسندگان (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۸۴). از ناواقع‌گرایی هیک سخن گفت، بلکه تنها بدین معناست که نمی‌توان مفهوم یا شناختی از او داشت. از سوی دیگر، هیک با تکیه بر دیدگاه ویتگنشتاین متأخر و وصف ناپذیری خداوند، معتقد است که مؤمنان، خداوند را به گونه‌های مختلفی تجربه کرده‌اند و این تصورات برخاسته از تجربه‌های متفاوت مؤمنان در شرایط فرهنگی، تاریخی، دینی و اجتماعی مختلف و وصف ناپذیری خداوند است و تا این تجربه‌های متفاوت و وصف ناپذیری خداوند وجود دارند، تصورات از خداوند نیز یکسان نخواهد بود.

۱. برای مطالعه بیشتر درباره مفهوم «وصف ناپذیری» و دیدگاه جان هیک در این باره، نک:

Hick, J. (2000). *Ineffability, Religious studies*, No. 36, Cambridge University Press.

۲. گشودن راه امکان نقد برخی از آموزه‌ها یا تفاسیر آموزه‌های مسیحی

هیک با تکیه بر نکته فوق، نشان داده است که تصورات گوناگونی که در ادیان گوناگون عموماً و در مسیحیت بخصوص از خداوند ارائه شده است، لزوماً مفهوم خداوند نیستند، بلکه متأثر از پیش فرض‌های غیر دینی الاهی‌دانان و فیلسوفان دین و حتی نویسندگان عهد جدید است و می‌توان به راحتی به نقد آن‌ها پرداخت. برای مثال، تجسد خداوند یکی از مؤلفه‌های اساسی تصور رایج از خداوند در الاهیات مسیحی است. در این تصور مسیح کاملاً انسان و کاملاً خدا شمرده شده است، اما هیک بر این باور است که آموزه خدای متجسد مستقیماً در کتاب مقدس مطرح نشده است و نویسندگان عهد جدید صرفاً آموزه‌های عیسی و آموزه‌های کلیسا را نقل نکرده‌اند، بلکه افزون بر آموزه‌های مسیح، تجربه‌ها، مکاشفات و دیدگاه‌های خویش را نیز ارائه می‌کردند (هیک، ۱۳۸۹، ص ۳۲۷-۳۲۸).

به همین جهت، به گمان هیک، نگاه به مسیح به تدریج در تاریخ مسیحیت شخصی‌تر شده است و از تجسم حکمت ازلی خداوند به پسر ازلی او در زمین تبدیل شده و این تصویر که در آغاز یکی از شیوه‌های اندیشیدن درباره مسیح بود، به تنها تصویر درباره مسیح مطرح شده است. اگرچه کلیسا در طول تاریخ تلاش کرد تا تصویری معقول و منسجم از این آموزه ارائه دهد، ولی به باور هیک، تصویر ارائه شده بیشتر انسانیت مسیح را خدشه‌دار کرده و نمی‌توان مسیح را کاملاً انسان دانست. «وحدت اراده مسیح» نیز یکی از مسائل غامضی است که درباره خدای متجسد^۱ مطرح شده است یعنی این که آیا مسیح دو اراده الهی و انسانی داشت یا تنها اراده الهی داشت. به عقیده جان هیک، تبیین این مسائل مشکل است و باید در معقول بودن آموزه خدای متجسد یعنی موجود کاملاً خدا و کاملاً انسان درنگ کنیم (همان، ص ۳۵-۴۰).

همچنین، هیک ضرورت منطقی وجود خداوند به عنوان یکی از مؤلفه‌های تصور رایج از خداوند را رد کرده و بر این عقیده است که تصور نویسندگان کتاب مقدس از خدا برخاسته از تجربه آن‌ها از خدا بوده است نه این که وجود او را با استدلال اثبات کرده باشند. به بیان دیگر، بحث از ضرورت وجود خداوند را نه می‌توان در متون مقدس جست‌وجو کرد نه نویسندگان کتاب مقدس درباره آن اظهار نظر کرده‌اند، بلکه آن‌ها به لحاظ روان‌شناختی به این درک رسیده‌اند

۱. برای مطالعه بیشتر، نک: Hick, J. (2002) *An Autobiography*, pp. 227- 237

که عدم خداوند تصور نشدنی است؛ زیرا بارها مستقیماً حضور خدا را به تجربه یافته‌اند. بنابراین، به گمان هیک در کتاب مقدس اشاره‌ای به ضرورت وجود خداوند نشده است و نمی‌توان ادعا کرد که وجود ضروری خداوند، جزئی از تصور دینداران درباره خداوند به‌مثابه موجود شایسته پرستش است. به باور هیک، یا باید ضرورت خداوند را به مثابه یکی از مؤلفه‌های تصور خداوند کنار بگذاریم یا آن را به «موجودی ضروری» تفسیر نکنیم، بلکه آن را به خدایی تفسیر کنیم که بدون آغاز و پایان است و هیچ علت و منبایی ندارد. او موجودی غائی، نامشروط، مطلق و نامحدود است (Hick, 1961, pp. 353-369).

هیک از بی‌نهایت بودن اوصاف خداوند نیز به‌عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی تصور رایج مسیحیت از خداوند انتقاد کرده و معتقد است که بی‌نهایت دانستن اوصاف خداوند نقشی در تصور تئیستی از خداوند ندارد؛ زیرا در این تصور خداوند موجودی متعالی است که جهان را به سوی مقصد نهایی‌اش هدایت می‌کند و برای تحقق این مقصد در این جهان قدرت محدود کافی است. هیک در این بحث متأثر از هیوم است؛ زیرا هیوم در گفت‌وگوهایی در باب دین طبیعی معتقد است از یک جهان متناهی حداکثر می‌توان به‌وجود یک خدای متناهی استدلال کرد نه صفات نامتناهی و کمالات مطلق و هیک نیز با انتقاد از برداشت رایج مسیحی درباره اوصاف نامتناهی خداوند معتقد است برای آفرینش و اداره جهان قدرت محدودی نیاز است و بیش از این را نه می‌توان اثبات کرد و نه روا است (Hick, 1994, p. 116 & Hick, 1985, pp. 115-117).

افزون بر این، به گمان وی، بعید به نظر می‌رسد که مسیح بی‌نهایت بودن خدا و اوصافش را تعلیم داده باشد. به باور وی، مسیح رابطه‌ای نزدیک و آگاهانه با خدا داشت و با تمام وجود در خدمت تحقق اهداف خدا در زمین بود، ولی شاهدهی بر این نکته وجود ندارد که او بی‌نهایت بودن خداوند را تعلیم داده باشد.^۱ به‌طور کلی، هنگامی که انسان با خداوند مناجات می‌کند و حضور او را تجربه می‌کند، در حقیقت، تجربه‌ای محدود پیدا می‌کند. بنابراین، اندیشه نامحدود بودن اوصاف خداوند تحت تأثیر دیدگاه‌هایی بیرون از مسیحیت در الاهیات مسیحی بوده است که در سنت مسیحی هم منعکس شده است و همان‌گونه که پاسکال می‌گوید خدای ابراهیم و اسحاق و

۱. برای مطالعه بیشتر نک:

Hick, J. (1985). *Eschatological verification Reconsidered, in the problem of Religious pluralism* [1977]. New York, Martin s press. pp. 116-122.

یعقوب متمایز از خدای فلاسفه است (Hick, 1994, p. 121-122).

هیچک پس از نقد برخی مؤلفه‌های رایج از خداوند در الاهیات مسیحی، در مقاله‌ای تحت عنوان «گزاره‌های دینی به عنوان بیاناتی واقعاً معنادار» در کتاب وجود خدا می‌گوید مفهوم اثبات‌پذیری کاملاً روشن نیست و بسته به ماهیت هر موضوعی متفاوت است؛ زیرا همان‌گونه که در مورد «مولکول» این ماهیت مولکول است که معین می‌کند چگونه احکام و گزاره‌ها دربارهٔ مولکول‌ها را واریسی و اثبات کنیم، دربارهٔ خداوند نیز ماهیت و سرشت «خداوند» است که تعیین می‌کند چگونه احکام و گزاره‌ها دربارهٔ او را بررسی و اثبات کنیم (هیچک، ۱۳۸۶، ص ۳۱۱-۳۱۵). از این‌رو، او با تأکید بر عهد جدید بر این باور است که آموزهٔ خداوند حول مفاهیمی مانند روح، لطف، لوگوس، حلول، ملکوت خداوند، آخرت و بسیاری دیگر از مفاهیم شکل گرفته است و تنها آن را در پیوند با مفاهیم فوق می‌توان درک کرد و به عالم، جایگاه انسان و اهداف او نگریست. به باور وی، این نگاه اولاً مستلزم انتظارات خاصی از آینده است، ثانیاً نمی‌توان به معنای پوزیتیویستی آن را اثبات کرد و ثالثاً با نگاه مشترک میان تجربه‌های مؤمنان و غیر مؤمنان که متکی به خدای عهد جدید نیست، بسیار متفاوت است.

۳. تصور پنن‌تیستی هیچک از خداوند

در نگاه نخست به نظر می‌رسد که هیچک از تصور تیستی از خداوند دفاع می‌کند؛ چنانکه در تبیین مسئلهٔ شر دفاعیه‌ای کاملاً تیستی را مطرح می‌کند (Peterson, 1998, p. 99) اما با توجه به مبانی کانتی و ویتگنشتاینی وی، او به تصور پنن‌تیستس از خداوند نزدیک شده است؛ زیرا به باور وی، اولاً اگرچه انسان‌ها هیچ‌گاه خداوند را آن‌چنانکه هست، تجربه نمی‌کند، ولی خداوند نومن یا ذاتی غیر از فنومن‌ها یا تجلیات خویش دارد. ثانیاً به‌رغم این که نمی‌توان به نومن یا ذات او دست یافت، ولی می‌توان به فنومن‌ها یا جنبه‌های پدیداری او دست پیدا کرد، جنبه‌هایی که به نوعی حکایت از نومن یا ذات او می‌کنند. هیچک بین وجود خداوند به عنوان موجودی فاقد تشخیص و وجود او به مثابه موجودی دارای تشخیص و متناظر با آن‌ها، بین مفهوم مطلق و مفهوم الوهیت تمایز نهاده (Hick, 1994, p. 41) و در کتاب بُعد پنجم خویش فصلی را تحت عنوان «خدایان و ذوات مطلق به عنوان تجلیات واقعیت مطلق» اختصاص داده است (هیچک، ۱۳۸۲، ص ۱۶۶-۱۳۲) و این

تفکیک کاملاً با دو ویژگی اساسی تصور پنن تئستی از خداوند یعنی تمایز و تعالی او از مخلوقات و امکان انتساب اوصاف انسانی به تجلیات او سازگار است. هیک می‌گوید: اگر خداوند یا «حق» را همان «نومن» بدانیم، حق بیان‌ناپذیر است یا به تعبیر ادیان شرقی بی‌شکل و صورت (formless) است و کاملاً از دسترس فهم ما خارج است اما «حق» خود را بر ما عیان می‌کند و تصورات مختلفی ایجاد می‌شود؛ یکی در چهره‌های شخص وار و دیگری در چهره‌های غیرشخص وار.

به نظر هیک، در مسیحیت و اسلام که حق خود را به صورت چهره‌ای شخص وار و انسان گونه عیان کرده است، غالباً تصورات «تئستی» و «پنن تئستی» شکل گرفته است و حق را با اوصافی انسانی می‌شناسند، ولی در بودیسم و هندوئیسم حق در چهره‌های غیرشخص وار تجلی کرده است و تصورات پن تئستی و پنن تئستی از خداوند مطرح شده است. البته، در هر یک از ادیان هم حق تصویرهای خاص تری پیدا کرده و در شکل‌های متعددی مانند پدر آسمانی در مسیحیت تجلی کرده است. از این رو، به گمان هیک، همه ادیان به نحو پدیداری نه به نحو نفس الامری بهره‌ای از حق دارند و در نتیجه، هیچ یک بر دیگری برتری ندارند (Hick, 1994, p. 103-104).

۴. دفاع از پلورالیسم دینی

مبانی هیک راه را برای دفاع از پلورالیسم دینی باز کرده است؛ زیرا تصورات مختلف ادیان بزرگ جهان از حق (The Real) یا حقیقت غایی (The Ultimate) محصول واکنش‌های متفاوت مؤمنان بدانهاست (Hick, 1994, p. 47). به باور وی، اگرچه در این واکنش‌ها فرافکنی‌های بشری خداوند را به وجود نیاورده است، ولی تصوره‌های ما از خداوند را شکل و رنگ داده است و بر چگونگی تجربه ما از حقیقت مستقل الهی تأثیر گذاشته و می‌گذارد (Ibid, p. 42). از این رو، تصورات ما از خدا در باورهای دینی مختلف، متنوع و متکثر شده و حتی در یک دین تصورات متعددی از او پدید می‌آید. به بیان دیگر، هیک معتقد است که این تصورات بیشتر برخاسته از جامعه دینی است که فرد در آن متولد می‌شود و رشد می‌کند و به همین جهت هم می‌گوید دلیلی ندارد دینی را برتر و متعالی‌تر از دیگر ادیان دانست؛ زیرا سرسپردگی دینی هر فردی به جای این که

محصول تفکر و بررسی عمیق ادیان و انتخاب بین آن‌ها باشد، بیشتر از جامعه‌ای برمی‌خیزد که هویت فرهنگی و معرفتی او در آن شکل می‌گیرد و انگاره‌های گوناگونی مانند انگاره خداوند به او داده می‌شود (Ibid., p. 47).

طبق دیدگاه هیک، اولاً سنت‌های دینی جهان به یک واقعیت مطلق (absolute) اشاره می‌کنند که بر مبنای تفکیک کانتی آن واقعیت در چارچوب مفاهیم بشری نمی‌گنجد. ثانیاً این واقعیت مطلق حضور همه جایی دارد و در تجارب انسان‌ها به گونه‌های متفاوتی تجربه می‌شود و طبق مبنای ویتگنشتاینی او تصورات گوناگونی از آن حاصل می‌شود (Hick, 1994, p. 41). ثالثاً این تصورات مختلف حکایت از فنومن‌های یا تجلیات الهی می‌کنند (Ibid, 1994, p. 42) و چون این تصورات از فنومن‌های مختلف الهی حکایت‌گری می‌کنند، سنت‌های دینی مختلف نمی‌توانند ادعای برتری بر یک‌دیگر داشته باشند و این همان پلورالیسم یا کثرت‌گرایی دینی در حوزه صدق و نجات است.

ارزیابی

هیک، از یک‌سو، با توجه به تفکیک کانت میان نومن و فنومن توانست از تمایز مفهوم و تصور خداوند دفاع کند و از سوی دیگر، با تکیه بر دیدگاه ویتگنشتاین متأخر هم توانست تنوع تصورات مختلف از خداوند را توجیه کند و به گونه‌ای به تصور پن‌تیستی از خداوند نزدیک شود و راه را بری نقد و بررسی برخی آموزه‌های مسیحی یا تفسیرهای خاص از آن‌ها باز کند. اگرچه، دفاع هیک از پلورالیسم صدق و نجات به‌ویژه پلورالیسم صدق با باور مؤمنان به ادیان و غالب الاهدانان در ادیان گوناگون ناسازگار است، ولی می‌توان از متون مقدس شواهد قابل قبولی در تأیید پلورالیسم نجات نشان داد یا به دیدگاه‌های برخی از الاهدانان مسلمان و مسیحی در روزگار ما اشاره کرد که نه تنها با پلورالیسم نجات مشکلی ندارند، بلکه به‌رغم تأکید بر انحصارگرایی در حوزه صدق - با توسل به آموزه فطرت - از پلورالیسم نجات دفاع کرده و معتقدند که مسیحیان اهل خلوص و پاکی در اعمال دین خود اهل نجات هستند (مطهری، ۱۳۸۱، ص ۱۰).

هیک با تفسیر دیدگاه ویتگنشتاین از «دیدن به‌عنوان» به «تجربه به‌عنوان» نتیجه گرفت که تمام دیدگاه‌ها و تفسیرهای انسان محصول نوعی تجربه است که متأثر از زیست‌جهان اوست. یکی از

پیش فرض‌های این دیدگاه، عدم امکان دست‌یابی به تجربه ناب یعنی تجربه‌ای است که متأثر از زیست جهان، پیش فرض‌ها و موقعیت تاریخی و فرهنگی و اجتماعی انسان نباشد. این پیش فرض با دیدگاه کارل پاپر در سنت تحلیلی و هایدگر و گادامر در سنت قاره‌ای، سازگار است؛ زیرا پاپر معتقد بود که تمام گزاره‌های علمی گرانبار از نظریه‌های علمی‌اند و ما همواره به مدد نظریه‌های علمی با تجربه‌ها و مشاهدات مواجه شده و آن‌ها را تبیین می‌کنیم و تجربه‌های ما متأثر از نظریه‌های ماست (پاپر، ۱۳۷۰، ص ۹۷-۹۸). از سوی دیگر، با تکیه بر دیدگاه هایدگر و گادامر که فهم انسان را تاریخ‌مند یعنی در چنبره سنت و افق تاریخی می‌دانستند (Palmer, 1969, p. 176). بهتر می‌توان تصورات گوناگون از خداوند را توجیه کرد؛ زیرا طبق این دیدگاه، تصورات گوناگون از خداوند مولود تفاوت سنت هرمنوتیکی و افق تاریخی انسان‌هاست. البته، هیک از تاریخ‌مندی فهم سخن نمی‌گوید یا حتی دفاع نمی‌کند؛ زیرا او با توجه به سیطره سنت تحلیلی که در آن رشد کرده است و دغدغه‌های الهیاتی‌اش، نمی‌تواند با تاریخ‌مندی هم‌دلی کند.

از سوی دیگر، درباره امکان یا عدم امکان دست‌یابی به تجربه دینی و عرفانی ناب نیز در معرفت‌شناسی تجربه دینی، دو دیدگاه کلی ذات‌گرایی و ساخت‌گرایی مطرح است و فیلسوفانی مانند والتر ترنس استیسی از ذات‌گرایی و استیون کتز از ساخت‌گرایی دفاع می‌کنند. ذات‌گرایانی مانند استیسی معتقدند که برغم این‌که تجربه‌های دینی در زیست‌جهان‌های گوناگون رخ می‌دهند، ولی ذات و هسته مشترکی دارند که رنگ و بوی زیست جهان خویش را نگرفته‌اند (استیسی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۴-۱۳۶). در مقابل، ساخت‌گرایانی مانند کتز بر این باورند که تجربه‌های دینی همواره متأثر از زیست جهان خویش هستند و نمی‌توان ذات و هسته مشترکی میان آن‌ها یافت (کتز، ۱۳۸۳، ص ۱۸-۱۹). با توجه به مبانی هیک، باید او را در زمره ساخت‌گرایان قرار داد؛ زیرا او از تأثیر پیش فرض‌ها در تجربه‌های انسانی و در نتیجه، تجربه‌های دینی دفاع می‌کند. از این رو، او باید بتواند از ساخت‌گرایی در برابر ذات‌گرایی دفاع کند و گرنه دست‌کم، دیدگاه رقیب از قوت مساوی برخوردار خواهد شد و تبیین او نیز قوت خویش را از دست می‌دهد.

فهرست منابع

- اسپینوزا، باروخ. (۱۳۷۶). اخلاق. (ترجمه: محسن جهانگیری). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- استیس، والتر ترنس. (۱۳۷۵). عرفان و فلسفه. (ترجمه: بهاء‌الدین خرماهی). تهران: انتشارات سروش.
- اکبری، رضا. (۱۳۸۴). نظریه کثرت گرایانه جان هیک در بوته نقد، قیسات. (۱۰).
- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۷۰). منطق اکتشاف علمی. (ترجمه: احمد آرام). تهران: سروش.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۰). نقد النصوص فی شرح نقش النصوص، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- کاکایی، قاسم. (۱۳۹۳). وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت، تهران: هرمس.
- کانت، ایمانوئل. (۱۳۸۳). رساله کشف. (ترجمه: مهدی ذاکری). قم: دانشگاه مفید.
- کتز، استیون. (۱۳۸۳). ساخت گرایی، سنت و عرفان. (ترجمه: عطا انزلی). قم: نشر آیت عشق.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۶۳). بحار الانوار. (ج ۶۹). بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- هیک، جان. (۱۳۷۲). فلسفه دین. (ترجمه: بهرام راد). تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
- هیک، جان. (۱۳۸۲). بعد پنجم: کاوش در قلمرو روحانی. (ترجمه: بهزاد سالکی). تهران: قصیده سرا.
- هیک، جان. (۱۳۸۶). اسطوره تجسد خدا. (ترجمه: عبدالرحیم سلیمانی اردستانی و محمد حسن محمدی مظفر). قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- هیک، جان. (۱۳۸۷). وجود خدا. (ترجمه: عبدالرحیم گواهی). تهران: علم.
- Herrmann, E., (2008). on the distinction between the concept of God and conceptions of God. *International Journal for Philosophy of religion*. vol. 64, No. 2, p. 63-73.
- Hick, J., (1957). *Faith and knowledge*. Ithaca. N. Y., Cornell University Press.
- Hick, J., (1961). Necessary Being. *Scottish Journal of Theology*. vol. 14, pp 353-369.
- Hick, J., (1985). Eschatological verification reconsidered in the *problems of religious pluralism* [1977]. New York, Martin s Press.
- Hick, J., (1994). *problems of religious pluralism*. St. Martin s Press.
- Hick, J., (2000). *Ineffability, Religious studies*. No. 36. Cambridge university press.
- Hick, J., (2001). *who or what is God?*. 1. pdf "www. johnhick. org. uk/article1. pdf
- Hick, J., (2002). *An Autobiography*. Oneworld. Oxford Publications.
- Hick, J., (2004). *An Interpretation of Religion* (Human Responses to the Transcendent). Macmillan Ltd.
- Hick, J., (2008). *Who or what is God*. University of Oxford.
- Owen, H., (1971). *Concepts of Deity*. London: Macmillan.
- Palmer, R. E., (1969). *Hermeneutics*. Evanston. Northwestern University Press
- Peterson, M. L., (1998). *God and evil: an introduction to the issues*. Westview Press.
- Wittgenstein, L., (1967). *Philosophical investigations*. Trs. G. E. M. Anscombe, Third edition, Oxford: Basil Blackwell.